القائل المذکور فعلی انه من الفاظ المشترکة بین الفارسی والعربی جمله آدمی که بچندین صفت موصوف بود بفتح الدال ای لا یکون لهذا المرض دوای
الامارة ان یاید عاصور شو صفت مخصوصة مثل ان یکون طویلا ازرق العین اسود ملک فرمود ای السلطان المریض ان طلب تا طلب کردند آنکار طلبوا
الان الذی عینه الاطباء صفة دهقان پسر بالکسر بالترکی کو بلوا اکچی و سالار یافتند ای وجدوا ابن رجل دهقان کان ذکر الابن متصفا
بدان صفت و صورت که حکما گفته بودند لعلاج الملک پدر و مادرش را بخواندند ای دعوهما و نعمت بیکران المراد به الکثیر خشنود کردانیدند
انکار ضوهما و قاضی فتوی داد بهذا الوجه که خون یکی از رعیت ریختن والمراد قتله برای سلامتی بالیاء المصدری نفس پادشاه ای لاجل صحته روا باشد
ای یجوز جلاد قصد کشتن کرد فلما کشف الناس پسر ای ذلک الابن سر سوی آسمان کرد ای توجه الی جانب السماء و بخندید متعجبا ملک گفت ای
درین حالت چه جای خنده کست الاستفهام انکاری ای لیس هذا الموضع موضع الضحک پسر گفت فی جوابه ناز فرزندان بر پدر و مادر باشد و لم یحصل
و دعوی پیش قاضی برند لیحکم بالحق و داد از پادشاه خواهند ای یطلبون العدل منه اکنون پدر و مادر از بهر حطام دنیا بضم الحاء و تخفیف
الطاء المهملتین بمعنی الحطب والحشیش الذی یکسر من الیبس و کثیرا ما یعبر به عن المال والمتاع و ذکر فی بعض کتب اللغة انه بمعنی المتاع والفائدة
مرا بخون در سپردند معناه اللغوی سلمانی الی الدم والمراد تسلیمه الی القتل و قاضی بکشتن فتوی داد و جوز قتلی لسلامة السلطان و سلطان
صحت و فی بعض النسخ مصلحت خویش در هلاک من بیند و لم یبق لی ملجا بجز خدای تعالی پناهی ندارم و لهذا توجهت الی جانبه و الجاء
بیابه بیت پیش که بر آورم ز دستت فریاد للعدل هم پیش تو از دست تو میخواهم داد و قیل فی الترجمة بیت بین کیمه دیم شکایت الکدن
فریاد هم سکادیرم که داد الکدن داد سلطان را دل ازین سخن بهم بر آمد و آب ای الدمع در دیده بگردانید [illegible] گفت
من ای موتی اولی است ای افضل از خون بی گناهی ریختن والتعبیر الفارسی [illegible] قال یعنی از ریختن
خون بی گناهی سر و چشمش ببوسید للشفقة و در کنار گرفت و نعمت بیکران بخشید و آزاد کرد من القتل گویند که ملک هم در آن هفته
شفا یافت من دار الشفاء الالهیة قطعه همچنان در فکر آن بیتم ای لم ازل متفکرا فی البیت الذی که گفت فیلبانی فاعله گفت
اعلم ان لفظ بان اداة نسبة ترکب مع لفظ و تجعل المجموع وصفا ترکیبیا نحو شتربان و [illegible] و منه فیلبان والیاء للوحدة والمعنی بالترکی [illegible]

بوليب

الفیج بضم الفاء بضمتین النقلاء ه قاموس

بر لب دریای نیل و هو نهر مصر عبر عنه بدریا لکثرة مائه خصوصا فی وقت طغیانه زیر پایت گر بدانی حال مور مقول القول هذا البیت همچو حال
تست زیر پای پیل فلا بد لک ان تحترز من قهر الضعیف حتی تخلص من قهر اقوی منک حکایت یکی از بندگان عمرو و اسم ملک و اسم ابیه لیث حذف
لفظ ابن لما وقع ان لفظ ابن یحذف بین العلمین فی التراکیب الفارسیة گریخته بود حکایة قال رجل عند صالح اعجب من اباق عبید السلاطین منهم
قال الصالح اباق عباد الله تعالی منه اعجب منه کس در عقبش رفتند فاز کوه و باز آوردند ای حضرت الملک وزیر را با وی غرض بود ای کان للوزیر
معه عداوة و اشارت بکشتن او کرد ای اشار الی الملک ان یأمر بقتله تا دیگر بندگان چنین حرکت نکنند ای لئلا یهربوا بنده پیش عمرو بسر
زمین نهاد للتعظیم و گفت بیت هر چه رود بر سرم چون تو پسندی رواست اشتراط اعتراض رد کنت خبره بنده چه دعوی کند
ای لا دعوی للعبد حکم خداوند راست خبره بلا تقدیر اما بموجب آنکه پرورده نعمت این خاندانم بالاضافة فی اللفظین و خاندان بمعنی هذا البیت
نخواهم که در قیامت بخون من گرفتار آیی لان قتل العبد الآبق غیر مشروع حکایت روی انه کان لصالح عبد سیئ الخلق فغضب العبد و قصد
السکین لقتل مولاه فاراد الصالح ان یبیعه قبل ان ادبه بالضرب ولا ینفعه فقال لا اعرف مقدار الضرب فی الشرع بمقابلة هذا الذنب فلا دلیل
[illegible] توقف این بنده را بجواهی کشت بمعنی کشتن [illegible] الی ان علم قتلی اولی [illegible] علی قتلی باری اداة تستعمل فی الجمع والدوام
اختیار الاولی کما قال خواجه سلمان بیت دل اگر بار کشد بار نگار باری ور کسی نیز نهد چو تو باری باری بنا دلیل شرع بکش بحیث یجوز قتلی تا در قیامت
مؤاخذ بفتح الخاء نباشی فی المصادر المواخذة گرفتن [illegible] ملک گفت تاویل چه گونه کنم [illegible] گفت ای العبد الآبق اجازت فرمای ای امرنی
تا من وزیر را بکشم بضم الکاف العربی ای اقتله آنگاه ای بعده بقصاص او بفرمای کشتن تا بحق کشته باشم ای لتکون قاتلا بالحق ملک بخندید وزیر را گفت چه
مصلحت می بینی ای من اعمل ما قال الغلام گفت ای الوزیر ای خداوند بصدقه گور بمعنی القبر پدرت الخطاب والمراد بقبر ابیه روح این حرام زاده را
آزاد کن من القتل تا مرا در بلا نیفکند که گناه از منست و قول حکما معتبر نگشتم که گفته اند قطعه چو کردی با کلوخ انداز الخطاب بکلوخ انداز وصف ترکیبی و کلوخ بضم
الکاف العربی بالترکی کسک پیکار بفتح الباء الفارسی والکاف العربی مشهور و بالباء العربی [illegible] الکاف الفارسی فصیح [illegible] بمعنی الحرب والمعنی اذا
جاربت مع رجل قوی غلیظ سر علیک المدرون لم یعرف هذا اللفظ کما هو حقه [illegible] موضع بوجه آخر سر خود را بنادانی بالیاء المصدری شکستی و کذا